

## جزر و مد و سیاست و اقتصاد

### در امپراطوری صفویه

(۲)

دوران کوتاه سلطنت شاه اسمعیل دوم در تاریخ ایران به درستی شناخته و معرفی نشده، اما از اقداماتی که بعمل آمده است میتوان تا اندازه‌ای به نحوه فکر پادشاه و اوضاع اجتماعی روز آگاه شد.

اسماعیل میرزا (شاه اسمعیل دوم) هر چند خواست تا حدودی رعایت طبقات مردم را بکند، اما برای او ممکن نشد. اصلاحات او درین زمان ابتدا از تصفیه اطرافیان خود و نویسندگان دربار و مشایخ شروع شد.

در کتاب نقاوة الآثار، فرمانی از او در دست است که برای رسیدگی به کار مردم و معافیت آنان از بعضی عوارض، اهمیت دارد و دلیل بر اینست که این شاه کوشش بسیار داشته تا رفاهی برای جامعه پدید آورد. فرمان او چنین است:

«حکم مطاع شد که قضاة اسلامی و امراء عظام و وزراء کرام و جمعی که در دیوان نشسته غوررسی بر ایامی نمایند چون حالا بجهت سهولت و آسانی معاملات ایشان را تعیین نموده که غوررسی بر ایامی نموده پروانجات حساسی که خواهند موافق شرع و حساب به مسلمانان دهند، و ان شاء الله تعالی چون ایالت پناه حکومت دستگاه شاهرخ خان ۱ بدرگاه جهان پناه آید و امراء دیوان تعیین شده دستور العمل که قرار یابد عمل خواهد شد. بنا بر این هر کس حکمی خواهد موافق شرع و حساب مسوده نموده، سیادت و شریعت پناهی امیر عنایت الله قاضی عسکر ظفر اثر و نقابت دستگاه، علامی میرزا مخدوم شریفی و ایالت پناه پیر محمدخان و مجدت و رفعت دستگاه میرزا شکر الله و حکومت پناهی محمد سلطان و حیدر سلطان ترخان و امارت دستگاهی قورخمز بیگ امیر شکار باشی بر مسودات حساسی خط و مهر خود گذاشته بعد از آن بنویسند که که میرزا محمد منشی تعیین کرده دهند پروانچه بنویسند و نزد مشارالیه برده به ظفری رسانیده عمده الاعاظم حسین بیگ الله و نتیجه الامرائی محمد میرزا دواتدار مهر کرده به صاحبان دهند و حسین بیگ مشارالیه و نویسنده مذکوره حق العمل گرفته سوای ایشان احدی از ترک و تاجیک به هیچوجه من الوجوه یک دینار نگیرند و تحفه و سوقات از احدی نگیرند و هر کس سوای مشارالیهما یک دینار از کسی باز یافت کند خواه جماعت مذکوره فوق و خواه نویسنده‌ها و دواتداران و ملازمان ایشان در ساعت کیفیت به موقف عرض رسانند که یک دینار را صد دینار از آن کس باز یافت فرمائیم، و هر کس کیفیت معروض بدارد جلد وی ۲ کلی باو شفقت میشود. تحریر فی شهر جمادی الاخر سنة اربع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۴) ۳. اما این تمهیدهای او هرگز نتیجه نداد.

از طرف دیگر او برای تحدید و کم کردن نفوذ طبقات روحانی و غلاة صوفیه دست بکار شد ، رفتار او درین مورد - که منجر به قضاوت سوء نسبت به او شد - در واقع ، کوشش گنومات غاصب را در او ان حکومت هخامنشی و رفتار یزدگرد ائیم را درباره طبقات فقیر که میگفت «به درویش بر مهربانی کنیم ، و در قبایل مسیحیان و تندرویهای پیشوایان زردشتی و ساسانی بیاد می آورد ، او گفت: « شعر خواندن و نوشتن در مسجدها لغو و حرام است و درود بوار مساجد قزوین مملو از اشعار عاشقانه است ، میرزا زین العابدین کاشی محتسب را بخواند و فرمود که به مساجد رو و اشعار مکتوبه بر جدار و درودیوار را محو کن ، وی به مسجد رفته همه را پاک کرد ، حتی اینکه بعضی اشعار در مناقب حضرت علی بن ابیطالب نگاشته بودند ، محتسب کاشی [مخالف] با نام حضرت امیر المؤمنین همه را محو و پاک کرد .» ۲.

این کار ، بیش از آنکه رضایت طبقات مخالف را جلب کند ، موجب خشم و کینه متصدیان امر و قزلباشان گردید و آنان بیشتر قدرت خود را تحکیم کردند و ثروت و درآمد عامه در دسترس آنان قرار گرفت و بهانه بیشتر بدست نقطویان درآمد چنانکه :

« در ایام اسماعیل میرزا که قزلباشیه بجز نفاق و شقاق و خود سری کاری نداشتند ، این

۱ - در مقام مقایسه ، علاوه بر گنومات و یزدجرد ائیم ، رفتار ولید بن یزید خلیفه اموی نیز بخاطر می آید که چون « در ایام دولت او اولاد هشام بن عبدالملک و فرزندان ولید بن عبدالملک مغلول و منکوب شدند وی را به کفر و زندقه منسوب کردند » و حتی اتهام ازدواج با زن پدر را باور دند و این شعر را که در تفأل قرآن و جواب آن « و خاب کل جبار عنیده » گفته بود مؤید آن شمر دند ، چه او پس از نیزه زدن بر قرآن گفته بود :

تهدرتنی بجبار عنید      وها انا ذاک جبار عنید  
اذا ما حئت ربك يوم حشر      فقل یارب مزقنی الولید

بنده البته در باب بی بند و باری این خلیفه بعد ازین شعر غرا حرفی ندارم و لسی از جهت ضبط حقایق تاریخی عرض میکنم که برای اولین بار در تاریخ اسلام و حتی شاید در تاریخ دنیا باشد که همین ولید در همان روزهای اول خلافت کوتاهش (یکسال و سه ماه ، دوماه کمتر از پادشاهی شاه اسمعیل دوم و ۵ ماه بیشتر از حکومت گنومات) پس از صادره اموال اولاد هشام گفت تا «اسامی کوران و مردم معیوب [و بیماران مزمن شام] را قلمی کرده و جهت ایشان وظایف مقرر فرموده ، و علاوه بر آن «عربک از آن جماعت [بیچارگان] را خادمی داد و برهنگان را جامه پوشانید و برای عیال مردم ، طبیب و کسوت فرستاد و بر مرسومات لشکریان بیفزود و مسؤولات حاجتمندان به انجام مقرون گردانیده ، و باز باید اضافه کنم که در ساعت قتل هم این خلیفه متهم «مصحف پیش خود نهاده میخواند و میگفت روز قتل من بعینه روز قتل عثمان است ، درین اثنا لشکریان بر بام قصر بالا رفته از آن به سروقت ولید رسیدند و سرش را از بدن جدا کرده و پیش یزید [بن ولید بن عمر] بردند .»

تاریخ راعم «قلم در پیش میخواند و میگفت روز قتل من بعینه روز قتل عثمان است از ادای این جمله خودداری کرده ، و در خطبای او آمده که این سخن از [انعامات] ولید به ولید از جمله مقتریات است .»

(درین باب رجوع شود به تواریخ صدر اسلام و تواریخ ایرانی ، از آن جمله روش السفا ج

شاه اسماعیل ، توانست بر مشکلات سیاسی و اقتصادی پیروز شود و از فرط ناراحتی پناه به خمیریات و مخدرات برد و سال بعد (۹۸۵) در عالم مستی و برهوت با خوردن فلو نیادر گذشت: ۲  
 او خصوصاً مخالف تعصب بود: «طن عایشه را منع کرد و خلفای ثلاثه را گفت تا بدنگویند  
 و میگفت: علمای اثنا عشری به شایعی و سالوسی پدرم را فریفتند، اما من قریب این قوم  
 نخواهم نخورد. او دستور داد تا کتب سید علی خطیب استرآبادی را در حجره نهاده در آنرا  
 مقفل ساختند» ۳

شاید اینکه برخی مورخان از او بخوبی نام نبرده اند و تهمت‌هایی بدو بسته اند، از جهت  
 همین عدم توجه او به تعصبات مذهبی است که به روایتی و فرمان صادر گردید: هر کس بعد ازین  
 لعن بر معاویه و دوستان او کند، سرش را از تن جدا کنند. ۴ گمان میرود این نکته را به شاه  
 چسبانده باشند. او بهر حال در دوره زمامداری خود بیش از هر چیز غم و اندوه خورد و  
 خود گفته بود:

تا به قزوین آمدم آسایش جانم نماند      دردمند غم شدم امید درمانم نماند  
 از ضعیفی همچو تاری شد تنم در پیرهن      غیر دست محنت و غم در گریبانم نماند  
 رفتار شاه اسماعیل و همراهی او با طبقات ناراضی، رفتار قباد را در اوایل امر با مزدکیان  
 بخاطر می آورد که بدون آنکه امکان تحدید قدرت سرداران را داشته باشد، با ناراضی‌ها فکر  
 مماشات داشت، یا دلسوزی فتحعلیشاه را نسبت به عامه بخاطر می آورد که بدون اینکه از امر  
 و خوانین قاجار سلب قدرت کند یا اقلا شاهزادگان و فرزندان او را که حاکم هر ناحیه بودند  
 به مدارا و ادارد، در کنج کاخ، غم مردم فقیر را میخورد و این حرف تاریخی را میزد که «دو چیز  
 در زندگی به من چسبید، یکی آب شب زمستان و دیگر پلو شب عید! آب شب زمستان بدان  
 سبب که در زمستان به علت سردی هوا فقیر و غنی آب یخ می آشامند و پلو شب عید بملت اینکه  
 درین شب اکثر مردم ایران پلومی خورند» ... ۵

از نظر اجتماعی باید گفت، در اواخر عمر شاه طهماسب، به صورتی بارز و محسوس  
 قدرت‌های محلی و قوودالهای منطقه‌ای که در اوایل عهد شاه اسماعیل اول منکوب شده بودند،  
 دوباره پیدا شدند و شاید هم کمی شدیدتر و زورمندتر، زیرا اگر در اواخر عهد قویونلوها،

- ۱- ایضاً ص ۲۷۴ ۲- مرگ شاه اسماعیل دوم (مثل مرگ یزدگرد ائیم که  
 گفتند اسبی از دریا برآمد و او را کشت) مرهموز و عجیب است، برخی نوشته اند که ۱۲ مرد به  
 لباس زن به اطاق خواب او رفتند به تحریک خواهرش پریخان خانم - و او را خفه کردند،  
 برخی فوت او را به مرض قولنج دانسته اند و جمعی در خانه حسن بیگ به علت خوردن  
 تریاق زیادیا فلونیا، و عجیبتر آنکه برخی او را تا سالها بعد زنده میدانستند (مثل سلطان  
 جلال‌الدین خوارزمشاه بعد از مرگش) و در ۹۹۱ بود که مردی بنام شاه قلندر درویش خود را  
 شاه اسماعیل معرفی کرد و کوه گیلویه را مدتها در تصرف داشت. ۳- روضة الصفا ص ۱۶۹  
 ۴- فارسنامه ناصری ص ۲۱۵ ۵- باز خدا را شکر که مثل آن شاهزاده خانم کرمانی  
 نبود که از فرط حسادت و تجبر بارسیدن زمستان گفته بود: «کدبانو آب خنک کن (زمستان)  
 آمد که هر بیسر و پائی آب یخ بخورد!»

کسانی مثل محمد کره در یزد و حسین کیا در گیلان و ایبه سلطان و ملوک سیستان ، کوس- لمن الملکی در نواحی مختلف میزدند ، لاقلاً چنان بود که يك سیاح و نیزی بنام کنتارینی Contarini دربارهٔ وضع عمومی مردم بنویسد . . . ایرانیها مردمی خوش لباس اند ، معمولاً همیشه بر بهترین اسبان سوار میشوند که در تملک ایشان است . . . زیوراشتران آنها بقدری زیاد است که نظر دوختن به آنها مایهٔ تلذذ و بهجت خاطر میگردد ، حتی بی بضاعت ترین ایرانیان دست کم صاحب هفت شتر است ۱

امادرا و آخر عهد شاه طهماسب و اوایل حکومت سلطان محمد خدابنده چندان حکام جدید و قزلباشان و رؤسای خاندانها و قبایل بر شهرها تسلط یافتند که نوعی فتودالیته نوظهور احتمال تجزیهٔ مملکت را تشدید میکرد ، از نوع این امرا بودند : خاندان ذوالقدران در فارس که خود را به خاندان صفوی استلحاق کرده و میخواستند حکومت مستقل تشکیل دهند و خاندان افشار (بیکناش خان) در کرمان که میگفت «من از امیر محمد مظفر کمتر نیستم که از شحنگی می بد یزد به پایه سلطنت و پادشاهی عروج نموده ۲ و این مرد «آن مقدار از لوازم جاه و حشمت و موجبات سلطنت و عظمت در کار او بهم رسید . . . که چنین استماع رفت که سیصد و هشتاد زین مرصع در زین خانهٔ او موجود بود و عدد ملازمان و لشکریانش به هشت هزار کس- که صد نفر از آن امیرزاده‌های عظام معتبر بودند- رسید و صد نفر دیگر از اکابر خردمند و هنرور که درسک وزراء و اهل قلم انتظام داشتند ، و شیطان مقررش ، هر روز چهارصد قاب از اطعمهٔ الوان لذیذه که کمال تکلف در او کرده بودند و لنگریهای ففوری و سایر ظروف از طلای رکنی و نقره کافوری می کشید ، ۳ و پدرش میرمیران در یزد که نسبت به شاه نعمت الله و بستگی به شیخ صفی هر دو میرسانند ۴ و «مرتضی ممالک اسلام» لقب یافته بود ، و امثال آنان ، همه ادعاهای بزرگ داشتند و ثروت بیکران اندوخته بودند ، ثروتی که به قول آن وزیر عالیقدر ایرانی ، وقتی از او پرسیدند ، این پولها پیش از این در کجا بود که تو نیاوردی و جانشینت آورد؟ جواب داد : در خانهٔ صاحبانش بود !!

بدین طریق ، برای نجات مجدد ایران و نجات حکومت صفوی احتیاج به يك رفرم بزرگ و يك دست نیرومند قوی احساس میشد که با برنامه‌های صحیح ، کار مملکت را به سامان برساند.

## دوران برنامه ریزی

بعد از مرگ شاه اسمعیل دوم ، عباس میرزا با مقدماتی که جای گفتن آن اینجا نیست به پای تخت آمد و پدرش سلطان محمد کناره گرفت و شاه عباس پس از بررسی اوضاع متوجه شد که برای انتظام امر باید سیاستی عاقلانه پیش گیرد : سیاستی که هم وضع اقتصادی را شکفتگی دهد ، هم آرامش اجتماعی و سیاسی در مملکت پدید آورد .

او در سیاست خارجی ابتدا با عثمانیان روش مماشاة و مصالحه پیش گرفت و جای تفصیل آن

۱ - ایران از نظر بیگانگان ، ابوالقاسم طاهری ، ص ۲ - ۲ - عالم آرای عباسی ۴۲۵ - ۳ - نقاوة الاثار ، نسخه خطی . ۴ - پسرش با خانش بیگم دختر شاه طهماسب ازدواج کرد و مادرش نیز بستگی به خاندان سلطنت داشت .

اینجا نیست. « در سیاست داخلی، برای آنکه از ناراحتی ها بکاهد و ثرو را، و قدرت را از طبقهٔ خاص به عامه منتقل سازد، همان روش را پیش گرفت که انوشیروان در زمان شاهنشاهی، در بدایت کار خود پیش گرفته بود.

او متوجه شد که برای نیل به اصلاحات اجتماعی باید به موازات از بین بردن مخالفان و اهل بدعت، يك آسایش و رفاهی نیز در طبقهٔ عامه پدید آید که این اکثریت ناراضی ها از خرابکاران جدا شوند. میتوان رفتار شاه عباس و هم چنین انوشیروان را از جهت اصلاحات اجتماعی، به يك رانندگی اتومبیل تشبیه کرد خصوصاً که مسأله ارتجاع و تجدیدیا کهنه و نو و چپ و راست در هر دوره ای از تحولات اجتماعی حاکم بر اوضاع بوده است: در يك دربار صحبت محمودیان و مسعودیان ۱ و در دربار دیگر بعنوان ترکانیان و سلطانیان ۲ و گاهی در اجتماعات بصورت حیدری و نعمتی و سمسکی و بکری ... تجلی میکند.

آنانکه به اصول رانندگی آگاهند خوب میدانند که برای راه افتادن اتومبیل باید پای چپ را با ملایمت از روی کلاچ برداشت و پای راست را با ملایمت روی پدال گاز فشار داد. اگر راننده ای پا را از کلاچ ناگهان بردارد ولی بهمان نسبت گاز ندهد، ماشین یکباره خاموش میشود، اگر گاز زیاد بدهد ولی کلاچ را خلاص نکند، گاز بیهوده مصرف کرده، اتومبیل حرکت نخواهد کرد ولی بنزین سوخته خواهد شد. در اینجا باید تعادلی پیش گیرد، یعنی بهمان اندازه و نسبتی که پای چپ را از روی کلاچ بالا می آورد بهمان نسبت پای راست را روی گاز فشار دهد. با چنین شرایطی، چرخ اتومبیل به حال عادی و طبیعی، بدون خطر و ناراحتی بچرکت خواهد آمد.

حرکت چرخ اجتماع نیز بستگی به مهارت رانندهٔ آن دارد، زیرا همیشه قوایی هست که چرخ اجتماع را از موتور آن جدا میسازد و در برابر قدرتهای ملی نیز هست که عامل اصلی تحرك جامعه است.

انوشیروان همانا قدر که پی جوئی میکرد تا مزدکیان را تحت فشار قرار دهد، بهمان میزان هم کوشش داشت که از فشار بر طبقات عامه کاسته شود، بدینجهت بهترین نوع مالیات بندی و طبقه بندی مالیاتی را ایجاد کرد، بسیاری از کسانی که در تاریخ سطحی فکر میکنند گمان میکنند که لقب عادل را به انوشیروان از وقتی دادند که مزدکیان را بگور کرد، و حال آنکه چنین نیست، لقب عادل پیش از آنکه متوجه «مزدك كشی» او باشد، مربوط به «خراج بندی» و طبقه بندی عادلانهٔ مالیات اوست. ۳ همچنانکه داریوش کبیر نیز بعد از «مخ كشی» ناچار شد

۱ - تاریخ بیهقی ص ۵۵ و ۵۵ و ۱۴۲ ۲ - سمط العلی ص ۵۳

۳ - و گر نه کسانی که فقط از يك راه، یعنی گاز دادن تنها (فی المثل) خواسته باشند خیال خود را راحت کنند ولو آنکه در زمان خودشان این کار نتیجه ای بدهد، طولی نخواهد کشید که اثرات سوء آن ظاهر خواهد شد. چنانکه نوح بن نصر سامانی باشمیر خود یعنی سبکتکین همهٔ ملاحظهٔ طالقان را کشت (حدود ۳۳۰) ولی همان سر بازان و شمیر پندان اطراف او چنان مسلط شدند که در برابر کاخ خودش وزیرش ابوالفضل سرخسی را برد و شاخ سپیدار بستند و کشتند و او جرأت نکرد اعتراض کند (۳۳۵) و طولی نکشید که در ۳۵۰ باد به بیرق البتکین خورد. یا در همین اواخر ناصرالدین شاه که بدفع بد دینان همت گماشت بدون اینکه دست به اصلاح اجتماعی بزند، ۱۱ سال پس از قتلش پرچم مشروطیت بالا رفت.

سیستم طبقه بندی مالیاتی را اصلاح کند تا کار اقوام پذیرد .

**تسلط قزلباش**  
 شاه عباس میدانست که نقطوبان بیش از هر چیز در مقابل تسلط بی انتهای قزلباشان ترك حساسیت دارند و این نکته را آنقدر اهمیت میدادند که در عقاید تناسخی آنان این فکر وارد شده بود چنانکه محمود گیلانی لیدر ورهبر این گروه می گفته : « سگه ، در نشأة انسانی [ در عالم تناسخ ] ، ترك قزلباش بوده ۱ شمشیر بند ، که شمشیر او دم اوشده ، بالفعل ترکی می فهمد ، که تا گویند : « چخ » ، بیرون میرود ۲ ... و مرغابی و غاز مردمان و سواسی دست و روی شوی بوده اند ۳ »

هر کس اندک تعمقی بکند ، میزان بدبینی این گروه را به طبقه ترکان قزلباش و هم روحانیون و سواسی های دست و روشی درک میکند .

تنها در فرقه نقطوی نبود که این عکس العمل وجود داشت . بسیاری از منتقدان محلی در فکر آن بودند که علیه قزلباش قیام کنند . فی المثل در سیستان « میر حسین علی همواره در فکر آن بود که سیستان را از تسلط حکام قزلباش بیرون آورد ، و ملک ناصرالدین که « محنت بی شمار » در زمان حکام قزلباش کشیده بود ، میگفت : « حالا هرج و مرج است و فرمان سلطان محمد پادشاه [ خدا بنده ، جانشین شاه اسمعیل دوم ، پدرشاه عباس ] جاری نیست ... ۴ » و تنها قزلباش نبودند که در زمان شاه طهماسب چنین موقعیت ممتازی را در شهرستانها یافته بودند ، بلکه بسیاری از بستگان سلطنت نیز درین امور وارد میشدند . در تاریخ یزد آمده است که میرزا عبدالله یزدی که وزارت یزد داشت و بازارها و چهارسوق و باغها در محله یهودان یزد ساخته بود ، پس از عزل ، اموالش ضبط شد . از آنجمله کاروانسرای او « به عنوان تصرف شرعی ، به سرکار نواب مستطاب خورشید احتجاب ناموس المالمین علیه عالیه زینب بیگم ، صبیبة خاقان جنت مکان ابوالفتح شاه طهماسب بهادرخان متعلق گشت » ۵

در تواریخ میخوانیم که « شاه طهماسب از چهارده سال قبل از وفات خود به لشکریان مواجب نداده بود و از غریب آنکه احدی شکوه نمیکرد و همه برای خدمت حاضر بودند ، ۶ . گمان میکنم تعجب اعتماد السلطنه در اینجا بی جا باشد ، زیرا این لشکریان در بیشتر شهرستانها اقطاع داشتند و املاک و اموال را مصادره کرده بودند و گرنه غیر قابل قبول است که ۱۱۴ هزار سپاهی چهارده سال بی حقوق خدمت کند و ناراضی هم نباشد . منتهی شاه طهماسب از جزئیات کار آنان اطلاعی نداشت و شاید هم مثل شاه اسمعیل اول به شکایات مردم اعتنائی نمیکرد : شنیده ایم که به شاه اسماعیل اول « عرض کردند که میرزا شاه حسین [ حاکم او در گیلان و کاشان و غیره ... ] از اموال دیوان مبلغ پنجاه هزار تومان تصرف دارد ... گفت : الله الحمد که مراهم چنین وکیل است که از غایت علو همت می تواند پنجاه هزار تومان از مال من تصرف نماید ۱ و هم در آن مجلس تاج و دستار و خلعتی را که در برداشت به میرزا شاه حسین فرستاد ۲ » .

گمان میرود که رسیدگی به اموال امراء و حکام در زمان شاه طهماسب مورد توجه

۱- دیستان المذاهب . ۲- چخ به ترکی : برون آی . ۳- روضة الصفا  
 من ۳۷۳ ۴- احوال الملوك من ۱۸۲ و ۱۹۶ ۵- جامع مفیدی ح ۳ ر ص ۱۷۳  
 ۶- منتظم ناصری ج ۲ ر ص ۱۴۹ ۷- حبیب السیر ج ۴ ص ۵۶۶

نبوده و « از کجا آورده‌ای » و « من این » را در نظر نگرفته ، و گرنه ۱۴ سال زندگی کردن سر باز بدون حقوق امری غیر عادی است . شاه طهماسب توجه نمی کرد که این بی اطلاعی چه عواقبی بیار خواهد آورد ، اود چار حرمسرا بود و سواس حمام رفتن ، داشت و روز حمام را « از صبح تا شام در حمام بود » ۱ و عاقبت هم جان بر سر همین حمام گذاشت ۲ .

در این ایام فترت ، اختلافی بزرگ بین امرا پدید آمده است: امرای ترك و عراق با سلطان محمد بودند و امرای خراسان و فارس در فکر چاره رهایی ازین تسلط ، و بالنتیجه برخی طرفدار عباس میرزا ( شاه عباس بعد ) شدند و برخی مثل بیکتاش خان افشار حاکم یزد میخواستند « شاهزاده خورشید لوا ، ابوطالب میرزا را پادشاه سازند » ۳ اما بالاخره باد به بیرق خراسانیان خورد و « اکثر امرای خراسان که از استیلای امرای عراق هراسان بودند [ سال ۹۹۵ ] در نیشابور به دربار شاه عباس آمدند . از جمله گنجعلی خان حاکم کوسویه بود که بواسطه این مبادرت ، تقریباً سی سال در کرمان و قندهار حکمرانی کرد ، ۴ و با این مقدمات ، سال بعد « سلطان محمد خدا بنده ، در عمارت سلطنتی قزوین تاج پادشاهی را از سر خود برداشته بر سر شاه عباس گذاشت » .

مبارزه شاه عباس با این طبقه از همین سال شروع شد . اقدام اول او این بود که « بجهت تقصیراتی که در مهام ملکی از میرزا محمد تمبریزی وزیر اعظم بروز کرده بود حکم به قتل او داد و میرزا لطف الله شیرازی به جای او به وزارت اعظم نایل گردید و اعتماد الدوله لقب یافت » ۵ .

قدم دوم تغییر پای تخت بود . مورخین درین باب نظریات مختلف دارند از آنجمله نوشته اند که بعلت نزدیک شدن سال ۱۰۰۰ هجری و احتمال پیدایش قران و انقلاب عالم و به هدایت وزیر خود ، شاه عباس ب فکر تغییر پای تخت افتاد و در ۹۹۹ حاتم بیک اردوبادی را که تازه وزیر اعظم شده بود برای بازرسی وضع اصفهان اعزام داشت و سپس آئینه و قرآن باین شهر فرستاد و خود در ماههای آخر سال ۹۹۹ به اصفهان منتقل شد و در واقع قران را شکست ۶ .

ظاهراً تغییر پای تخت تحت این عنوان برای این بوده است که ظاهر بینان و متمصبان احتمالاً قزلباشان با تغییر پای تخت مخالفت نکنند ، اما من عقیده دارم که این کار مهم یعنی تغییر پای تخت علاوه از موقعیت اصفهان و آب و هوا ، علل دیگری نیز داشته است :

شاید یکی ازین عوامل سیل معروف قزوین بود که سالها قبل از آن نصف شهر را ویران کرد ۷ و طبعاً شهر قزوین دیگر آمادگی برای پای تخت بودن و پذیرائی از سپاهیان و امراء نداشت . دودو دیگر - عامل مهمتر بقییده من - این بوده است که شاه عباس با اینکه

۱ - منتظم ناصری ص ۱۴۹ ح ۲ - گویا زنان با نوره سعی مخلوط کردند و

او در حمام استعمال کرد و در گذشت . ( زندگانی شاه عباس اول نصرالله فلسفی ج ۱ ص ۱۵ )

۳ - نقاوة الآثار ورق ۹۱ ۴ - منتظم ناصری . ۵ - منتظم ناصری ذیل وقایع ۹۹۷

۶ - منتظم ناصری تغییر پای تخت را در سال ۱۰۰۰ و برخی در ۱۰۰۱ نوشته اند .

۷ - در نوروز سال ۹۶۵ ( حدود چهل سال قبل ازین واقعه ) سیلی عظیم از کوهستان قزوین جاری شد ، آن سیل به شهر روی کرد بسیاری از خانههارا از بین برد و ویی اغراق نیمه آن شهر خراب و ویران گردید ، ( روضة الصفا ج ۸ ص ۱۱۰ )

خودش ترکی حرف میزد ، میخواست بدینوسیله ، قطعاً خود را از اثر نفوذ و استیلای ترکان قزلباش نجات دهد و برای اینکار می بایست شهری انتخاب شود که در مرکز ایران دور از تسلط آنان و نزدیک به فارسیان باشد .

برای تحدید نفوذ قزلباشان ، ناچار شد دست به رفرمی بزند که يك اصلاح مهم اجتماعی است و اثرات اقتصادی آن بسیار است : او نخستین بار به قول شرلی کوشیده است تا غالباً اشخاص درجه پست را ترقی داده به مراتب و شئونات بزرگ نایل سازد ،<sup>۱</sup> و سپس به قول میرزا حسن فسائی :

« در اوایل سلطنت خود ، امرای بزرگ خود رای را به سزا و جزا رسانید و چون سپاه قزلباش به شصت هزار سوار رسیده بود ، و هر طایفه از آنها جز در اطاعت بزرگ خود نمی شدند و پادشاه نمی توانست بی رضای ایلات قزلباش کسی را منصبی دهد ، مگر آنکه از بزرگان طایفه خود باشد ، شاه عباس شماره سواران قزلباش را به ۳۰ هزار نفر رسانید، پس فوجی ترتیب داد و نام آنها را شاهیسون نهاد، یعنی شاهدوست، و امیری بر آنها گماشت ... و در يك روز ده هزار نفر شاهیسون شدند و اواخر زندگی شاه عباس شماره آنها به صد هزار خانوار رسید. »<sup>۲</sup>

به قول تاورنیه ، شاه عباس خیلی کوشش کرد که این دسته قشون (قزلباش) را بر اندازد زیرا ازینها وحشت داشت و گاهی به محارم خود می گفت که فقط این قورچی ها هستند که میتوانند با اقتدارات سلطنتی مقاومت و مخالفت نمایند، بدینجهت در بر انداختن آنها کوشید و امتیازات آنها را موقوف کرد ... ولی نتوانست خیال خود را کاملاً به موقع اجرا بگذارد .<sup>۳</sup> علاوه بر آن ، فوج جدیدی بنام تفنگچیان ایجاد کرد که بیشتر افراد آن اهل جنوب بودند .<sup>۴</sup> به روایت فارسنامه « نام افواج پیاده را تفنگچی نهادند و این اول فوجی است که در ایران با تفنگ شد ، چنانکه در روم فوج تفنگچی را اینی چری ( سپاه نو) گفتند »<sup>۵</sup> تعداد تفنگچیان را در ابتدای کار ۱۲ هزار نفر نوشته اند که بیشتر از زارعان قوی همکل تشکیل میشد .

البته این اصلاحات شاه عباس به سادگی تمام نشد ، حداقل آنکه گروهی از سران قزلباش از نوکران شده به فکر توطئه افتادند و ناگهان در سال ۱۰۰۲ غائله خراسان و سیستان پیش آمد که برای مدتی خراسان از تسلط شاه خارج بود . ناتمام

۱ - ترجمه سفرنامه شرلی ص ۹۴      ۲ - فارسنامه ص ۱۴۳      ۳ - سفرنامه تاورنیه ص ۸۶۶      ۴ - یکی از سرکردگان بزرگ این گروه ، جلالای بافقی کرمانی سر کرده تفنگچیان بافقی بود که بعدها در زمان شاه صفی (۱۰۳۹) در جنگ با روم خدمات شایان کرد (رجوع شود به تاریخ کرمان مصحح نگارنده ص ۲۸۶) .      ۵ - فارسنامه ناصری ص ۱۴۴

### تصحیح شود

در مقاله صفریه شماره قبل، صفحه ۳۷۴ سطر ۵ سنه ۹۱۳ به ۹۰۷ و

صفحه ۳۷۷ سطر ۲۲ عدد ۲۸ به ۳۸ تبدیل شود.